

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا  
سال بیست و سوم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۱۰، زمستان ۱۳۹۲

## تحولات داخلی گرجستان و حمله‌ی گرجیان به آذربایجان در عصر دوم سلجوقی (۵۱۵-۶۲۲ ق.ه)

ناصر صدقی<sup>۱</sup>

محمد عزیزنژاد<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۲/۱۰/۱۸

### چکیده

هدف این پژوهش بررسی زمینه‌ها و شرایط قدرت‌گیری گرجستان در عصر دوم سلجوقی است که به تهاجم گسترده‌ی حکومت باگراتیان گرجی به منطقه‌ی آذربایجان منجر شد. یکی اهداف اساسی پادشاهی گرجستان، بعد از سرکوب و انسجام اشرافیت زمین‌دار محلی و سروسامان دادن به اوضاع آشفته‌ی سیاسی و اقتصادی داخلی گرجستان، به‌کارگیری سیاست توسعه‌ی ارضی در سرزمین‌های اسلامی بود؛ اقدامی که کشمکش‌های داخلی حاکم در

---

۱. دانشیار تاریخ دانشگاه تبریز. n\_sedghi@tabrizu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی دانشگاه تبریز. maziznejad63@gmail.com

عراق عجم و ایالت آذربایجان میان اتابکان و امرای نظامی و سلاطین سلجوقی، بهترین شرایط را برای آن فراهم کرد. گرجستان از دوره‌ی پادشاهی داوید چهارم و ملکه تامارا با نفوذ در امیرنشین‌های مسیحی ارمنستان، شروانشاهان و نواحی شرق آناتولی و با استفاده از نتایج نبرد «دیدگوری»، کم‌کم زمینه‌های نفوذ سیاسی و نظامی خود را در شهرهای آذربایجان فراهم کرد و تا تبریز و اردبیل را مورد تهاجم نظامی قرار داد. چالش‌های مرزی و اختلافات سیاسی-نظامی گرجیان با سلجوقیان که سابقه‌ی آن به قرن پنجم هجری می‌رسید، از جمله مسائل اساسی فراروی خاندان حکومتگر باگراتونی گرجستان در طول قرن‌های پنجم و ششم هجری بود که آثار خود را در دوره‌ی حکومت اتابکان آذربایجان در نیمه‌ی دوم قرن ششم هجری نشان داد.

**واژگان کلیدی:** گرجستان، خاندان باگراتونی، داوید چهارم، ملکه تامارا، سلجوقیان، اتابکان، آذربایجان.

## ۱. مقدمه

در منابع و تحقیقات اسلامی، درباره‌ی تحولات داخلی گرجستان سده‌ی ششم هجری که در حوزه‌ی قلمرو سیاسی سلجوقیان بود، آگاهی‌های محدود و پراکنده‌ای ارائه شده است. هدف ما در این پژوهش پرداختن به بخشی از تحولات داخلی و زمینه‌های اتحاد سیاسی گرجستان، قدرت‌گیری خاندان باگراتونی و شناخت زمینه‌های تاریخی توسعه‌طلبی ارضی آن‌ها در سرزمین‌های اسلامی، به‌ویژه حوزه‌ی قفقاز و آذربایجان است. نکته‌ی قابل تأمل این است که نه تنها در تحقیقات جدید، بلکه در منابع تاریخی دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهیان هم به موضوع حملات گرجیان به سرزمین‌های اسلامی، از جمله آذربایجان و قفقاز، کمتر توجه شده است. شاید در این برهه‌ی حساس تاریخی، وقایع این رویداد

تحت تأثیر جنگ‌های صلیبی بوده‌اند و به همین دلیل تنها معدودی از مورخان مسلمان همچون ابن‌اثیر در *الکامل فی‌التاریخ* و ابوالفوارس حسینی در *اخبارالدوله السلجوقیه* حملات گرجیان را مورد توجه قرار داده‌اند و اطلاعات قابل توجهی درباره‌ی آن‌ها گزارش داده‌اند. احتمال دیگر در مورد دلیل توجه اندک مورخان مسلمان این است که در دوره‌ی تاریخی مورد بحث، مورخان کمی در مناطق وقوع رویدادهای تاریخی مربوط به حملات گرجیان زندگی می‌کردند. بیشتر مورخان عصر سلجوقی در نواحی عراق عجم، عراق عرب و شام به سر می‌بردند و از این میان تنها ابن‌اثیر و حسینی از لحاظ جغرافیایی و زمانی نزدیک به محل و زمان وقوع رویدادهای مربوط به قدرت‌گیری و حملات گرجیان بوده‌اند. تاکنون در ایران پژوهش مستقلی درباره‌ی حملات گرجیان به سرزمین‌های مسلمان‌نشین قفقاز، آذربایجان و آناتولی شرقی و مناسبات حکومت‌های اسلامی با گرجستان انجام نشده است؛ اما در پژوهش‌های خارجی، موضوع یاد شده از ابعاد و زوایای مختلف بررسی شده است. در سال ۲۰۰۶ میلادی، پیگوگ (Peacock) در مقاله‌ی «گرجستان و ترک‌های آناتولی در قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی» که در مجله‌ی مطالعات آناتولی مؤسسه‌ی بریتانیا در آنکارا منتشر شده بود، بخشی از موضوع پژوهش حاضر را مورد توجه قرار داد. او در این مقاله بیشتر بر روابط گرجیان با ترکان سلجوقی آناتولی تمرکز کرده است. ضیاء بنیاداف (Ziya Bonyatov)، سارا آشوریلی (Sara Ashurbayli) و رابرت تامسون (Robert Thomson) با استفاده از منابع قدیمی و دست‌اول، چون سالنامه‌های گرجی و ارمنی، موضوع مورد بحث را بررسی کرده‌اند. چون دسترسی به منابع قدیمی گرجی برای ما دشوار بود، با استفاده از گزارش‌های تحقیقات بالا، اطلاعات سودمندی به دست آوردیم که در پژوهش حاضر ارائه می‌دهیم.

از آنجا که حملات گرجیان به قفقاز و آذربایجان در تحقیقات جدید داخلی بررسی نشده است و اطلاعات مورخان ایرانی و مسلمان عصر سلجوقی درباره‌ی رخداد‌های تاریخی مربوط به جریان قدرت‌گیری گرجیان و حملات آن‌ها به قفقاز و آذربایجان کم است، ضرورت انجام پژوهش حاضر احساس می‌شود؛ زیرا یکی از رویدادهای مهم عصر دوم سلجوقی در آذربایجان و قفقاز، حملات ویرانگر و پی‌درپی نیروهای مسیحی گرجی

به آذربایجان و قفقاز بود که تأثیرات عمیقی بر اوضاع سیاسی و اقتصادی منطقه بر جای گذاشت. تکاپوهای نظامی و سیاسی گرجیان ناشی از شکل‌گیری حکومت قدرتمندی تحت حاکمیت خاندان باگراتیان گرجی بود که سرآغاز آن اقدامات داوید چهارم (معروف به داوید سازنده) است؛ روندی که در دوره‌ی حکومت «ملکه تامارا» ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. استقرار باگراتیان گرجی در مرزهای شمال غربی ایران و سیاست‌های توسعه‌طلبی ارضی حکام آن‌ها در بخش‌ها و نواحی مختلف قفقاز و آناتولی شرقی، باعث دشمنی با سلجوقیان و اتابکان آذربایجان شد. به حکومت رسیدن داوید در گرجستان و شکست سهمگین مسلمانان در نبرد «دیدگوری» (۵۱۵ ق / ۱۱۲۱ م) و در نتیجه، تسخیر تفلیس و اخراج قبایل ترکمن از اراضی گرجستان، شرایط دشوار و پیچیده‌ای در معادلات سیاسی این منطقه پدید آورد؛ به طوری که در فضای سستی و فروپاشی نظام سیاسی سلجوقیان، پیش از آمدن مغولان، باعث استقرار و تداوم وضعیت جنگی بین اتابکان آذربایجان و گرجیان شد.

## ۲. وضعیت سیاسی گرجستان تا زمان قدرت‌گیری خاندان باگراتونی

بعد از یک دوره حضور و سلطه‌ی سیاسی سلجوقیان بر قفقاز و گرجستان، از قرن ششم ه.ق (دوازده م)، برای اولین بار از زمان تسلط بیزانس و سلجوقیان بر قفقاز، امیرنشین‌های کارتی و آبخازیا در گرجستان تحت حکومت شاخه‌ای از خاندان باگراتیان متحد شدند و این‌گونه، اولین گام در راستای اتحاد و یکپارچگی گرجستان برداشته شد (Peacock, 2005: 205-230). در گذشته، تسلط قدرت‌های برتر پیرامونی چون بیزانس و سلجوقیان بر قفقاز و دوتکه شدن گرجستان، سبب تضعیف سازمان سیاسی و نظامی این کشور شده بود. هرچند حاکمان این سرزمین، تا اندازه‌ای استقلال سیاسی داشتند، به دلیل شکاف‌های سیاسی داخلی و قدرت برتر حکومت‌های پیرامونی صاحب قدرت، همواره از لحاظ سیاسی تابع و خراج‌گزار ایران و بیزانس بود (روشن‌ضمیر، ۱۳۵۲: ۱۶۷). جدای از سلطه‌ی سیاسی و نظامی قدرت‌های پیرامونی، مانند سلجوقیان و بیزانس، گرجستان پیش از به سلطنت رسیدن داوید سازنده، توسط اشراف محلی اداره می‌شد که نفوذ بیش از حد بر

شئون سلطنت داشتند. در سده‌های گذشته، باگرات، پایه‌گذار خاندان حکومتگر باگراتی در سال‌های ۳۶۴-۳۶۷ ه.ق، کوشیده بود گرجستان غربی و شرقی را به یک دولت متحد تبدیل کند؛ اما این اقدام وی با مخالفت قشرهای اجتماعی و مالکان ارضی متعلق به کلیسا و اشرافیت محلی روبه‌رو شد؛ زیرا می‌ترسیدند موقعیت خود را از دست بدهند (امیراحمدیان، ۱۳۸۳: ۵۹). در حالی که گرجستان در چنین شرایط سخت و دشواری به سر می‌برد، در سال‌های ۴۵۱ و ۴۶۲ ق سلجوقیان و قبایل ترکمن تابع آن‌ها به طور غیرمنتظره به این سرزمین حمله کردند (صدقی، ۱۳۹۱: ۹۵-۹۶). این اتفاق اوضاع این منطقه را وخیم‌تر کرد؛ به طوری که دشت‌های حاصلخیز گرجستان چراگاه‌های رمه‌گردانان ترکمن شد و تحت تأثیر شیوه‌ی معیشتی سلجوقیان، زراعت و باغداری جای خود را به دامداری و کوچ‌نشینی داد (Thomson, 1996: 311 ; Suny, 1994: 34). بخش‌های مهمی از شهرهای گرجستان و ارمنستان دچار خرابی شدند و به کشاورزی، تجارت و زندگی شهری خسارت وارد شد (سارگسیان، ۱۳۶۰: ۲۲۲). در این زمان که موقعیت خاندان حکومتگر باگراتی در گرجستان دچار افول شده و سلطه‌ی سیاسی سلجوقیان و مداخلات قبایل ترکمن در آن افزایش یافته بود، اشرافیان زمیندار محلی که از ثروت زیادی برخوردار بودند، همچنان از جمله قدرتمندترین قشرهای اجتماعی گرجستان به شمار می‌رفتند (عباسی و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۳-۱۱۵). رقابت شدید میان زمینداران بزرگ که صاحب ثروت فراوان و املاک وسیع بودند و ضعف قدرت حکومت مرکزی، گرجستان این دوره را در آستانه‌ی اختلافات و جنگ‌های داخلی قرار داده بودند (بهزادی، ۱۳۸۲: ۶۹). سلجوقیان هم به عنوان رقیب و دشمن خاندان باگراتیان گرجستان، در شرایطی که تشکیلات اداری مستقلی در گرجستان نداشتند، با کمک‌هایی که به اربابان زمیندار در شورش علیه حاکمیت مرکزی می‌کردند، به حفظ استقلال محلی آن‌ها یاری می‌رساندند. سلجوقیان برای ممانعت از وحدت سیاسی گرجستان، از اختلافات و رقابت‌های داخلی بین زمینداران و اشرافیان محلی جامعه‌ی گرجستان علیه خاندان حکومتگر استفاده می‌کردند (لانگ، ۱۳۷۳: ۱۱۹-۱۲۰)؛ از این رو بیشترین درگیری داخلی خاندان حاکمه‌ی باگراتی برای ایجاد وحدت سیاسی در گرجستان، با مالکان و زمینداران محلی ثروتمند بود. در چنین

فضای سیاسی ناپایداری، وفاداری اشراف بزرگ به تاج و تخت گرجستان همواره در طول حکومت باگرانی متزلزل بود و اداره‌ی حکومت و شئون سلطنت گرجستان در اختیار اشراف بزرگ قرار گرفته بود؛ چنانکه قشر سیاسی- اقتصادی یاد شده در رقابت‌های داخلی به دلیل منافعی، از دشمنان مسلمان و بیزانسی خود کمک می‌گرفتند و با این اقدام باعث نفوذ و دخالت بیشتر بیزانس و سلجوقیان در امور حکومتی گرجستان می‌شدند (Lordkipanidze, 1987: 78; Suny, 1994: 43; Thomson, 1996: 313).

### ۳. احیای وحدت و قدرت سیاسی گرجستان

از اواخر سده‌ی پنجم هجری و در سال ۱۰۸۹ میلادی که گئورگی دوم به نفع پسر شانزده ساله‌اش، داوید (۱۰۸۹-۱۱۲۵ م) از حکومت کناره‌گیری کرد، گرجستان وارد مرحله‌ی جدیدی در حیات سیاسی خود شد. این پادشاه جوان، با نام داوید چهارم و معروف به «سازنده»، پس از گذشت زمان اندکی نشان داد که فرمانروا و رهبر نظامی برجسته‌ای است. نخستین هدف وی مهار افسار اربابان زمیندار و کلیسای سرکش و نافرمان در برابر خاندان حاکمه‌ی باگرانی بود. تشکیل ارتش جدید و مستقل و ایجاد وحدت سیاسی و نظامی و تلاش برای اخراج قبایل ترکمن و برانداختن نفوذ سیاسی سلجوقیان و قطع پرداخت مالیات سالانه به آن‌ها دومین اقدام وی بود (Suny, 1994: 35-36; Thomson, 1996: 31). داوید در ادامه‌ی اصلاحات داخلی‌اش، در سال ۱۱۰۳ م یک کنگره‌ی مهم و بزرگ کلیسایی مشهور به مجلس شورای روئیس - اوربنیسی (Ruis-Urbnisi) را در صعومه‌ای به همین نام برگزار کرد. وی در این کنگره‌ی کلیسایی موفق شد به خصومت دیرینه‌ی اسقف‌ها پایان دهد و دو نهاد مجزای موسوم به دفتر درباری و دفتر روحانیت کلیسایی را با هم ترکیب کند و کنترل آن را در اختیار گیرد (Suny, 1994: 36). با گذشت زمان، مشکلات داخلی فراروی اصلاحات و برنامه‌های داوید آشکار شد؛ زیرا سلطنت گرجستان کماکان در اختیار خانواده‌های زمینداران بزرگی قرار داشت که وفاداری و تابعیت خود را تنها با پرداخت مالیات سالانه به شاه ابراز می‌کردند و در زمان جنگ مهم‌ترین تهیه‌کننده‌ی سواره‌نظام پادشاهی گرجستان به شمار می‌رفتند. داوید در سال ۱۱۰۳، لیاریت باغواشیلی

(Liparit Baghvashi)، نیرومندترین لرد زمیندار گرجستان را که دشمن باسابقه و قدیمی تاج و تخت گرجستان بود، دستگیر و از گرجستان اخراج کرد (Eastmond, 1998: 46). او برای برقراری حقوق تام پادشاهی بر اشرافیت محلی، احتیاج به یک ارتش قدرتمند و دائمی داشت که مطیع اوامر وی باشد و به هیچ‌یک از زمینداران گرجستان وابسته نباشد. در همین راستا، داوید به عنوان شاه آبخاز - کارتلی، درصدد برآمد برای تأسیس لشکر مورد نظر خود، قبایل تازه‌نفس و قدرتمند موسوم به قبیچاق‌ها را به خدمت بگیرد که از درون دشت‌های قبیچاق توسط روس‌ها رانده شده بودند. وی برای رسیدن به این هدف و تأمین مقدمات و تحکیم پایه‌های روابط خویش با قبیچاق‌ها، در سال ۱۰۹۶م با «کوزن خاتون» (Kuzən Xatun)، دختر «آتراق بن شار خان»، حاکم قبیچاق، ازدواج کرد (Nəcəf, 2010: 16-17). ازدواج با دختر رئیس قبایل قبیچاق به وی این امکان را می‌داد که مستقل از اشرافیان زمیندار داخلی، ارتشی قدرتمند برای مبارزه با رقبای داخلی و سلجوقیان و همسایگانش از میان این قبایل تهیه کند و از سوی دیگر، هرگونه تهدید از سوی این قبایل را از سمت شمال خنثی کند. او علاوه بر ازدواج با یک شاهزاده خانم قبیچاقی، ساخت قلعه‌ی نظامی داریال را آغاز کرد که امکان دسترسی مستقیم و دائمی به متحدان شمالی را برایش فراهم می‌کرد. وی از میان این ارتش تازه‌تأسیس، گارد محافظی متشکل از پنج هزار برده‌ی قبیچاق ترتیب داد که همگی به آیین مسیح‌گرویده بودند و ترکان قبیچاق را در مناطق متصرفه‌ی غیرمسکونی گرجستان و هم‌مرز با قلمرو مسلمانان ساکن کرد تا به عنوان یک نیروی مدافع، از مرزهای گرجستان در برابر حاکمان و غازیان مسلمان محافظت کنند (لانگ، ۱۳۷۳: ۱۱۹-۱۲۰).

اسکان قبیچاق‌ها در گرجستان در سال‌های ۱۱۱۸-۱۱۲۰ و ایجاد ارتشی استوار از بین آن‌ها، داوید را از وابستگی به نیروی نظامی اشراف زمیندار گرجی رها کرد؛ به طوری که وی به پشتوانه‌ی ارتش تازه‌تأسیس از قبایل ترکان قبیچاق، توانست مقام‌ها و امتیازات اشراف زمیندار و صاحب‌منصبان کلیسا را که برای حفظ موقعیت خود، بیشتر به قدرت‌های بیرونی چون سلجوقیان گرایش داشتند، محدود کند (لانگ، ۱۳۷۳: ۱۱۹-۱۲۰)؛ چنانکه قلمرو آغسرطان دوم (۱۱۰۲-۱۱۰۴)، پادشاه محلی کاختی ایالت شرقی گرجستان را که

خراج گزار و وفادار سلطان سلجوقی و بزرگ‌ترین مانع اتحاد سیاسی گرجستان بود، تسخیر کرد و به قلمرو خود افزود. داوید به دنبال الحاق کاختی، در سال ۱۱۰۵، کم‌کم شهرهای «سامشویله» (۱۱۱۰)، «روستاوی» (۱۱۱۵)، قلعه کیش (۱۱۱۷) و شهرک «لوره» (۱۱۱۸) را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد (Peacock, 2006: 127-146). وی برای تثبیت بیشتر موقعیت سیاسی خود در حکومت گرجستان، برای تحکیم و تقویت وضعیت آشفته‌ی سیاسی گرجستان در برابر تهدیدات مداوم قوای سلجوقی در قفقاز جنوبی، سیاست نزدیکی به حاکمان محلی قفقاز را در پیش گرفت و روابطش را با «شروانشاهان» که از خاندان‌های بانفوذ و حکام محلی شروان بودند، بهبود بخشید تا در صورت نیاز، از نیروی آن‌ها علیه سلاجقه استفاده کند. داوید برای نفوذ در خاندان محلی شروان هم از عنصر ازدواج استفاده کرد که یک اقدام سیاسی مهم در دیپلماسی خاورمیانه در قرون میانه‌ی اسلام بود (Ibid: 133). وی با این هدف، دخترش «تامارا» را به عقد فرزند شروانشاه درآورد (Ashurbayli, 1997: 157-158). داوید می‌خواست با این ازدواج سیاسی، در مبارزه با سلجوقیان یک متحد نظامی به دست آورد؛ اما این پیوند سیاسی با شروانشاه، خواسته‌های او را برآورده نکرد؛ زیرا افریدون بن فریرز شروانشاه همچون گذشته، با مشاهده‌ی قدرت سلجوقیان، حفظ اتحاد با دولت سلجوقی را به اتحاد با گرجیان ترجیح می‌داد (Ibid: 161). پس از مرگ افریدون بن فریرز، پسرش منوچهر سوم که داماد پادشاه باگراتیان گرجی بود، بر تختگاه شروان تکیه زد. او بر خلاف پدرش به گرجیان گرایش یافت؛ زیرا در همین زمان و در سال ۵۱۵ ه.ق (۱۱۲۱ م)، ارتش ائتلافی سلطان محمود سلجوقی (۵۱۱-۵۲۵ ق/ ۱۱۱۸-۱۱۳۱ م)، به فرماندهی ایلغازی بن ارتق (امیر حلب)، در دشت «دیدگوری تریالتی» مغلوب پادشاه باگراتی شد (Allen, 1932: 98-99) و در نتیجه‌ی این پیروزی، وضعیت سیاسی منطقه‌ی قفقاز و موازنه‌ی قدرت به نفع گرجیان تغییر یافت. در راستای استفاده از نتایج این فتح، پادشاهی گرجستان تدارک گسترده‌ای را برای آزادی تفلیس انجام داد. نتیجه‌ی نبرد «دیدگوری» در ۱۲ اوت سال ۱۱۲۱ م، شکست اردوی مسلمانان و اشغال تفلیس توسط گرجیان بود؛ به طوری که داوید چهارم با تسخیر



شهر تفلیس نفوذ سیاسی سلجوقیان را در گرجستان برانداخت (ابن اثیر، ۱۳۵۱/۱۸: ۳۰۶-۳۰۷).

سیاست‌های داخلی و خارجی داوید در راستای وحدت سیاسی گرجستان و توسعه‌ی مرزهای آن در زمان نوه‌ی دختری وی، «ملکه تامارا»، ابعاد گسترده‌تری یافت. از سلطنت ملکه تامارا (۱۱۸۴ تا ۱۲۱۳ م) در تاریخ قرون میانه‌ی گرجستان به عنوان «عصر طلایی» یاد می‌شود (Eastmond, 1998: 94). وی با استفاده از نتایج اقدامات داوید چهارم و با تکیه بر نخبگان قدرتمند نظامی، در یکپارچه کردن قدرت سیاسی در گرجستان، از پیشینیان خود موفق‌تر بود و توانست یک حکومت قدرتمند در قفقاز تشکیل دهد که تا فروپاشی آن در زیر حملات مغولان نزدیک به دو دهه دوام بیاورد (Ibid: 94). هرچند تامارا با اصلاحات و اقدامات داوید و گئورگی سوم، پادشاهی نسبتاً قدرتمندی را به ارث برده بود، تمایلات گریز از مرکز که بیشتر سرکوب شده بود، بار دیگر توسط اشرافیان زمیندار محلی در دوره‌ی سلطنت او آشکار شد. گرچه در چنین شرایطی، نفوذ «روسودان» (Rusudan)، عمه‌ی تامارا و «میخائیل میریانیدزه چهارم» (Michael IV Mirianisdze)، کشیش برجسته‌ی کاتولیک گرجستان، برای مشروعیت بخشیدن به جانشینی وی بر تاج و تخت گرجستان نقش حیاتی داشت (Lordkipanidze, 1987: 135)، ملکه برای تحکیم پایه‌های حکومتی خویش مجبور شد امتیازات قابل توجهی به اشراف گرجستان بدهد تا از مخالفت‌های آن‌ها بکاهد. تامارا همچنین مجبور شد در مقابل حمایت‌های میخائیل کاتولیک از سلطنتش، وی را صدراعظم خویش کند (Ibid: 135). علاوه بر اشراف گرجی، قبایل قبیچاق که به شکل نیروهای مزدور در بدنه‌ی ارتش گرجستان خدمت می‌کردند، بخشی از مشکلات داخلی سلطنت تامارا را تشکیل می‌دادند؛ زیرا قبیچاق‌ها به مرور زمان، با در اختیار گرفتن تشکیلات نظامی پادشاهی کارتلی - آبخاز، سیستم اتابکی را در گرجستان پیاده کرده بودند و به عنوان وزرای نظامی شاهان و شاهزادگان گرجی تعیین شده بودند (Nəcəf, 2010: 20).

ملکه تامارا بعد از ایجاد ثبات داخلی در بین قشرهای اجتماعی صاحب قدرت در گرجستان و اخراج مسلمانان از زمین‌های آن، بهترین راه برای افزودن بر قدرت و تأمین

شرایط توسعه‌طلبی ارضی در آینده را یافتن متحدی وفادار برای خود دانست. ارمنیان بهترین گزینه برای این کار بودند؛ زیرا سرزمین آنان در همسایگی گرجی‌ها واقع شده بود، بیشتر آن‌ها در شهرها و روستاهای گرجستان ساکن بودند و از حکومت سلجوقیان بر خود ناراضی بودند و می‌خواستند از سلطه‌ی آنان رها شوند (مانوکیان، ۱۳۸۸: ۷۱-۹۲). گرچه از همان ابتدای تسلط سلجوقیان بر ارمنستان، میان زمینداران بزرگ ارمنی که خواهان حفظ استقلال خود بودند، با لشکریان سلجوقی جنگ‌های مقطعی به وجود آمده بود، این نبردها از اواخر قرن دوازدهم میلادی با همراهی ارتش گرجستان وارد مرحله‌ای نوین شدند. در شکل‌گیری این اتحاد سیاسی، خاندان ارمنی «زاکاریان» نقش اصلی را بر عهده داشتند (مانوکیان، ۱۳۸۹: ۱۵۲-۱۷۳) و در زمان اندکی در دیوان نظامی و سیاسی گرجستان نفوذ کردند و به مقامات بالایی دست یافتند؛ به طوری که پادشاه گرجستان سرزمین‌هایی را تحت مالکیت آن‌ها قرار داد. خاندان زاکاریان بخش اعظمی از نیروها و خاندان‌های نظامی ارمنستان را به سوی خویش جذب کردند و آن‌ها را متقاعد کردند که در کنار ارتش گرجستان و بر ضد امرای سلجوقی وارد نبرد شوند (همان). ملکه تامارا فرماندهی سپاهیان را به زاکاریا، یکی از رهبران این خاندان، واگذار کرد و برادرش «هوهان» را به مقام مشاور ارشد حکومت گرجستان منصوب کرد. به این ترتیب، پیمان اتحادی میان ارامنه و گرجیان منعقد شد که به موجب آن ارمنیان تعهد کردند نیروهای نظامی خود را در اختیار ارتش گرجستان قرار دهند و در مقابل، گرجی‌ها متعهد شدند که در آزادسازی سرزمین‌های ارمنستان، به‌ویژه شهر «آنی»، تمام تلاش خود را به کار برند. در پی این اقدامات، ارتش قدرتمند گرجستان به سوی سرزمین‌های ارمنستان حرکت کرد که تحت سیطره‌ی سلجوقیان قرار داشتند (مانوکیان، ۱۳۸۸: ۷۱-۹۲). پس از اینکه تامارا موفق شد قدرتش را در گرجستان استوار کند و حمایت‌های قابل اعتمادی در خانواده‌های نجیب‌دوید سوسلان و مخارگراذلی بیابد، سیاست‌های خارجی توسعه‌طلبانه‌ی اجدادش را احیاء کرد (Eastmond, 1998: 121). در سال ۱۱۹۹ ارتش تامارا توانست با رهبری برادران مخارگراذلی، شهر آنی را از دست سلسله‌ی شدادیان که تابع سلجوقیان بود، خارج کند. ملکه این شهر را به عنوان تیول به برادران مخارگراذلی واگذار کرد (عباسی و دیگران،

۱۳۸۹: ۹۳-۱۱۵). این دو برادر با استفاده از پایگاه خود در آنی، شروع به پیشروی به مرکز سرزمین‌های ارمنستان کردند و قلعه‌ها و مناطق اطراف را یکی پس از دیگری از دست حاکمان محلی مسلمانان خارج کردند. در نتیجه‌ی این اقدامات، شهر «دوین» در سال ۱۲۰۳ سقوط کرد و از دست مسلمانان خارج شد (Lordkipanidze, 1987: 150).

#### ۴. ابعاد تهاجم گرجیان به شهرهای آذربایجان

مناطق مسلمان‌نشین آذربایجان و قفقاز به دلیل مجاورت با سرزمین‌های مسیحی‌نشین گرجستان و ارمنستان و تمایل سلاطین سلجوقی به گسترش متصرفات خود و کسب غنایم، موقعیت سوق‌الجیشی حساسی داشتند و همیشه در معرض درگیری و تهاجم طرفین بودند؛ به طوری که در این میان، شهر مسیحی‌نشین «آنی» که از مدت‌ها قبل به تصرف سلجوقیان در آمده بود، در یکی از حساس‌ترین موقعیت‌های سیاسی و جغرافیایی قرار داشت (صدقی، ۱۳۹۱: ۹۵-۹۶). مهم‌ترین هدف گرجیان این بود که با پس گرفتن این شهر از مسلمانان، آن را دوباره به پایگاه و مرکز سیاسی و اقتصادی مسیحیت در قفقاز و آناتولی شرقی تبدیل کنند (مانوکیان، ۱۳۸۸: ۷۱-۹۲). شهر بردعه از جمله شهرهایی بود که پیوسته در معرض تجاوز قوای گرجیان قرار داشت. این شهر در کانون مرکزی راه‌های منشعب شده از ازان قرار داشت (بارتولد، ۱۳۷۸: ۲۸۷-۲۸۸)؛ راه‌هایی که از اردبیل و دوین آغاز می‌شدند و شریان‌های حیاتی بردعه بودند. در اختیار گرفتن چنین مسیر ترانزیتی تجاری، منافع و عواید سرشاری را نصیب حاکمان این مناطق می‌کرد (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۴۰-۱۴۱). گفتنی است، با شروع جنگ‌های صلیبی در کرانه‌های شرقی دریای مدیترانه، صلیبیون به همه‌ی راه‌های تجاری بزرگ آن زمان که از خاور دور به سواحل شرقی مدیترانه منتهی می‌شدند، حمله کرده بودند و امنیت آن‌ها را به خطر انداخته بودند (مانوکیان، ۱۳۸۸: ۷۱-۹۲). این ناامنی‌ها به رونق و شکوفایی تجاری شهرهای قفقاز و آناتولی (آنی، بردعه، دوین و اخلاط) و بنادر دریای سیاه منجر شده بود؛ زیرا بازرگانان شرق و غرب، پس از شروع جنگ‌های صلیبی در شامات و فلسطین، دنبال راه‌های جایگزین بودند. گرجیان می‌کوشیدند به راه‌هایی که از شمال بین‌النهرین و ارمنستان و

گرجستان به طرف شمال می‌رفتند، نفوذ کنند تا بدون توسل به بازرگانان ایرانی، با ترکان سلجوقی آناتولی روابط بازرگانی برقرار کنند (رئیس‌نیا، ۱۳۷۸/۲: ۴۶۵). بدین ترتیب، بیشتر تهاجمات گرجیان در دوره‌ی سلطنت داوید چهارم، گنورگی سوم و ملکه تامارا، برای تصاحب شهرهای آنی، دوین، بردعه و اخلاط بودند. جدای از دعاوی و شعارهای مذهبی، قرار گرفتن این شهرهای پر ثروت مسیحی‌نشین در مسیر راه‌های امپراتوری بیزانس و جاده‌های بازرگانی سرزمین‌های اسلامی، مهم‌ترین عامل توسعه‌طلبی‌های ارضی حاکمان گرجی در این نواحی بود. حاکمان گرجی با استفاده از اشتعال جنگ‌های صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان در شهرهای بیت المقدس که سبب تحریک احساسات مذهبی در این مناطق شده بود، به جنگ‌های خود ماهیت مذهبی بخشیدند و با دستاویز قرار دادن آزادی دو شهر مسیحی‌نشین «آنی» و «دوین» از دست مسلمانان، به تجاوز گسترده‌ای به ثغور مسلمانان در منطقه‌ی آذربایجان دست یازیدند. در چنین شرایطی، سلطان محمود سلجوقی با دریافت اخبار تحركات گرجیان، برای دفع حملات آن‌ها، در سال ۱۱۲۱ جنگی جهادی را علیه گرجیان اعلام کرد و ائتلاف بزرگی از حکام و امرای ترک، چون نجم‌الدین ایلغازی بن آرتق امیر حلب، دبیس بن صدقه مزیدی و گنتغدی اتابک ملک طغرل بن محمد سلجوقی را بسیج کرد (ابن اثیر، ۱۳۵۱/۱۸: ۳۰۶-۳۰۷). نتیجه‌ی نبرد «دید گوری» (Didgori) در ۱۲ اوت سال ۱۱۲۱ که از آن در تاریخ گرجستان به عنوان بزرگ‌ترین پیروزی یاد می‌شود، شکست اردوی مسلمانان و اشغال تفلیس بود (Allen, 1932: 98-99). به دنبال این پیروزی، داوید تفلیس را از دست آخرین امیر مسلمان عرب خارج کرد و در سال ۱۱۲۲ پایتخت را به این شهر انتقال داد. پیروزی در نبرد دید گوری، توازن قدرت نظامی-سیاسی را در منطقه‌ی قفقاز به نفع گرجی‌ها تغییر داد. از این نبرد تا زمان ظهور خوارزمشاهیان و مغولان در آذربایجان، گرجیان از موضع دفاعی خارج شدند و سیاست تهاجمی گسترده‌ای را در برابر همسایگانشان، به‌ویژه مسلمانان، در پیش گرفتند و در مقابل، دولت‌های مسلمان در لاک دفاعی فرورفتند.

در زمان حاکمیت ملکه تامارا (۱۲۱۳-۱۱۸۴ م / ۵۷۹-۶۰۶ ه.ق)، سیاست توسعه‌طلبی ارضی گرجی‌ها به سوی جنوب و جنوب شرق گسترش یافت. در این زمان، مهم‌ترین

هدف نظام سیاسی حاکم بر گرجستان برای جلوگیری از بازگشت اختلافات و تنش‌های سیاسی بین اشرافیت محلی و قوای نظامی قیچاق در داخل جامعه، هدایت نیروهای داخلی به سمت مرزهای آذربایجان بود تا نظم و وحدت سیاسی موجود در داخل کشور تداوم یابد (Bonyatov, 1985: 81-83). فروپاشی دولت سلجوقی و ضعف نظام سیاسی اتابکان آذربایجان هم نقش اساسی در توجه حکومت گرجستان به آذربایجان داشت. در همین راستا، ملکه تامارا با استفاده از بحران‌های جانشینی در درون قلمرو اتابکان آذربایجان، امیرامیران عمر، برادر ناتنی اتابک ابوبکر را که برای استمداد به دربار وی پناهنده شده بود، مورد حمایت قرار داد و دستور جمع‌آوری قشون برای حمله به آذربایجان را صادر کرد. در چنین شرایطی، برخی از امرای آذربایجان و قبایل ترکمن که از ابوبکر ناراضی بودند، به امیرامیران عمر پیوستند و موجب تقویت برنامه‌های ملکه تامارا شدند؛ همان‌طور که در این زمان در کنار قوای امیرامیران و نیروهای نظامی گرجی، شروانشاهان هم به عنوان متحدان گرجستان، نیروهای نظامی خود را روانه‌ی همراهی با قوای ملکه تامارا کرده بودند. به این ترتیب، در سال ۱۱۹۴ م یک اردوی نظامی متحد شکل گرفته بود که تزار «داوید سوسلان»، شروانشاه اخیستان اول و امیرامیران عمر در رأس و فرماندهی آن قرار داشتند. نیروهای متحد تحت فرمان ملکه تامارا، ابتدا وارد ولایت «شمکور» شدند و از آنجا برای جنگ با قوای اتابک ابوبکر، به عنوان اتابک آذربایجان گسیل شدند. یکی از اشتباهات اتابک ابوبکر در مقابله با ائتلاف قوای گرجیان این بود که به جای اینکه در اطراف گنجه و دشت‌های اران که از طریق کوهستان‌ها محافظت می‌شدند منتظر قوای دشمن شود، با ترک نواحی مزبور خود را از حمایت نیروهای کوهستانی محروم کرد و با سراسیمگی در حوالی شمکور با دشمن روبه‌رو شد (Bonyatov, 1985: 84-85). نتیجه‌ی نبرد شمکور، شکست اتابک ابوبکر و تصرف شهر و قلعه‌های اطراف آن به دست برادر رقیب وی، امیرامیران عمر بود (Sury, 1994: 39). اتابک ابوبکر پس از متلاشی شدن اردویش در نبرد شمکور در سال ۱۱۹۴ میلادی، به طرف «بیلقان» گریخت و در آنجا خود را برای رویارویی مجدد با قشون گرجی آماده کرد. در نبرد خونین بیلقان، اردوی اتابک ابوبکر تارومار شد و بازماندگان

قوای وی به گنجه گریختند (Allen, 1932: 106-107; Bonyatov, 1985: 84-85). هر چند بعد از این شکست‌ها اتابک ابوبکر توانست سال بعد سررشته‌ی حکومت را به دست بگیرد، ایلدگزبان به سختی توانستند تاخت و تازهای ویرانگر گرجیان را جبران کنند (Lordkipanidze, 1987: 148). صدرالدین حسینی درباره‌ی چگونگی شکست اتابک ابوبکر در نبرد بیلقان گزارش مفصلی ارائه می‌دهد:

لشکری مرکب از سپاه گرجی و شروانشاه همراه با امیرامیران عمر به منظور براندازی حکومت ابوبکر به طرف بیلقان حرکت کردند. اینان به علت فزونی افراد سپاه، شکست سختی بر ابوبکر وارد کردند؛ به طوری که ابوبکر به سختی جان خود را از معرکه نجات داد و به نخجوان برگشت. مهاجمان علاوه بر بیلقان، گنجه را نیز به تصرف خود درآوردند و امیرامیران عمر را بر مسند حکومت نشانند؛ اما حکومت او دیری نپایید و درگذشت. بلافاصله ابوبکر به گنجه رفت و دوباره بر آن چیره شد (الحسینی، ۱۹۳۳: ۱۸۵).

شکست‌های متوالی اتابک ابوبکر از قوای گرجی و همراهی نکردن قوای حاکمان مسلمان محلی آناتولی و امرای عراق عجم در نبردهای شمکور و بیلقان، نقطه‌ی پایان مقاومت وی در برابر قوای گرجی بود. پس از جنگ بیلقان، قوای گرجی به فرماندهی داوید سوسلان و به همراه امیرامیران عمر از بیلقان عازم گنجه شدند. در پای دیوارهای گنجه امیرامیران عمر از اهالی شهر خواست که خود را تسلیم کنند؛ اما آن‌ها در برابر درخواست و پیشنهاد امیرامیران مقاومت کردند. گنجه از شهرهای مرزی بود و استحکامات فوق‌العاده‌ای داشت. به دلیل امر جهاد، غازیان و ماجراجویان زیادی در راستای کسب پاداش اخروی یا کسب غنایم جنگی به این شهر جلب شده بودند. آن‌ها که سال‌ها تجربه‌ی جنگ با گرجیان را داشتند، پذیرفتن حاکمیت گرجیان را امری ننگ‌آور می‌دانستند. گروهی از امرای اتابک ابوبکر که از میدان جنگ بیلقان گریخته و به این شهر پناه آورده بودند، بر حس بی‌اعتمادی مردم نسبت به گرجیان دامن می‌زدند. از سوی دیگر، امیرامیران عمر برای تسخیر شهر گنجه به حيله پناه برد و گرجیان را راضی کرد که اردوی خود را از اطراف شهر دور کنند (Ashurbayli, 1997: 179-180; Bonyatov, 1985: 85-86). به این ترتیب، امیرامیران بدون برخورد نظامی، با قشون خود و چند نفر گرجی وارد گنجه شد.

در مورد تسلیم شهر گنجه، گزارش روایات و منابع گرجی با هم متفاوت هستند. منابع گرجی گزارش می‌دهند:

هنگامی که داوید سوسلان به شهر نزدیک شد، بزرگان شهر، بازرگانان سرشناس، قضات و فقهای شهر به استقبال او آمدند و در برابر او زانو زده و سر خم فرو آوردند و به او خوش آمد گفتند و با چشمانی گریان به او التماس کرده جان خود و فرزندان را به او سپردند. در برابر شاهزاده دروازه‌های شهر باز شد تا دروازه‌ی قصر زمین با پارچه‌های قیمتی فرش شده بود؛ در حالی که بر روی او طلا و نقره و درهم و دینار می‌افشاندند داخل قصر شد و بر تخت سلطنت نشست (Bonyatov, 1985: 85-86).

پس از خروج اردوی گرجی از گنجه، امیرامیران چند صباحی بعد، به طور مرموزی درگذشت. منابع گرجی معتقد هستند برادرش اتابک ابوبکر که در نخجوان مخفی شده بود، به شخصی پول هنگفتی داد تا امیرامیران را مسموم کند (Ibid: 86). صدرالدین الحسینی از احتمال مسمومیت سخنی به میان نمی‌آورد و معتقد است امیرامیران به طور طبیعی درگذشت: «بیست و دو روز پس از مراجعت امیرامیران وفات یافت» (الحسینی، ۱۹۳۳: ۱۸۸). پس از مرگ امیرامیران، اهالی گنجه نماینده‌ای نزد ابوبکر فرستادند و او را دعوت به گرفتن شهر کردند. ابوبکر پس از سروسامان دادن به امور گنجه آنجا را به یکی از امرای خود سپرد و به نخجوان برگشت. ساکنان اردوهای گرجی که از تصرف مجدد گنجه توسط ابوبکر مطلع شدند، به فرماندهی ایوان مخارگراذلی گنجه را محاصره کردند؛ اما نتوانستند شهر را تصرف کنند و دست از محاصره کشیدند و به نخجوان روی آوردند. قشون گرجی هنگام حرکت به سوی نخجوان در سال ۵۹۹ هجری، دوین، یکی از شهرهای آذربایجان را به محاصره‌ی خویش درآوردند. ابن‌اثیر که خود هم‌عصر با اتابکان آذربایجان بود، در ذیل حوادث ۵۹۹ هجری می‌نویسد: «گرجیان در این سال دوین را در حصار گرفتند. ابوبکر هیچ اقدامی نکرد. اهالی دوین عده‌ای را نزد اتابک روانه ساختند؛ اما گویی او هیچ مسئولیتی در برابر آن‌ها نداشت» (ابن‌اثیر، ۲۴/۱۳۵۳: ۲۸۸). شاید شکست‌های متوالی در نبردهای شمکور و بیلقان، ناکامی‌های ابوبکر در عراق عجم و خودسری‌های امرا او را در مقابل حوادث بالا کاملاً منفعل کرده بودند. اهالی دوین که از دریافت کمک ابوبکر ناامید شده بودند، در مقابل فشار قوای گرجیان دوام نیاوردند و

مجبور شدند شهر را تسلیم کنند. گرجی‌ها دوین را غارت کردند و در آنجا چنان کشتاری به راه انداختند که تحمل و مشاهده‌ی آن غیرممکن بود (Bonyatov, 1985: 87). اتابک ابوبکر با دریافت اخبار پیشروی و اشغال دوین توسط گرجیان ترسید و نخجوان را به قصد تبریز ترک کرد. هر چند استحکامات نخجوان گرجیان را از دست یافتن به آن شهر عاجز کرد، آن‌ها با دریافت خراج سنگین از اهالی و غارت و تاراج حوالی این شهر به گرجستان برگشتند (Bonyatov, 1985: 90). دربار گرجستان با آگاهی یافتن از گرفتاری‌های اتابک ابوبکر، توجه وی به امور عراق عجم و دوری کردن او از امور سیاسی - نظامی و سرگرم شدن به خوشگذرانی، بر تهاجمات خود به آذربایجان افزود. اتابک ابوبکر که زمام امور عراق عجم را به امیرالامرای خود، «آیتغش» و امور آذربایجان را به امرای محلی سپرده بود، هیچ توان نظامی برای دفع تهاجمات گرجیان نداشت و حتی در صورت آمادگی امرای آذربایجان و حکام نواحی هم‌مرز با گرجستان، عزم و اراده‌ی چنین کاری را نداشت. ابوبکر وقتی ناتوانی خود را در مقابل تهاجمات گرجیان احساس کرد، برای پیشگیری تجاوزات بیشتر گرجیان تصمیم گرفت با تزار گرجی وصلت سیاسی انجام دهد (ابن اثیر، ۲۴/۱۳۵۳: ۴۵۹-۴۹۷؛ الحسینی، ۱۹۳۳: ۱۸۹). گرچه در آغاز این نکاح سیاسی حملات گرجیان را کم کرد و به تعبیر ابن اثیر، ابوبکر با این اقدام «شمشیر خود را در غلاف کرد و رأی خود را برکشید» (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ص ۴۹۷)، طبق منابع گرجی در اواخر عمر او (۶۰۷ ه.ق) تاخت‌وتازهای گرجیان به آذربایجان از سر گرفته شد و قشون‌های گرجی تحت رهبری برادران «مخارگراذلی» یکی از حملات بزرگ خود را به شهرها و نواحی این منطقه آغاز کردند. آن‌ها با استفاده از خلأ و بحران‌های سیاسی در قلمرو اتابکان آذربایجان، ابتدا به نخجوان تجاوز کردند؛ اما نتوانستند آن را اشغال کنند و به طرف جلفا حرکت کردند و از طریق «دره‌دوز» (Dareduz) به مرند نزدیک شدند. اهالی مرند که یارای ایستادگی در برابر گرجیان را نداشتند، شهر را تخلیه کردند و در کوه‌های اطراف مخفی شدند. گرجیان پس از غارت و تاراج مرند، تبریز را محاص کردند؛ اما زاهده خاتون، حاکم شهر و بیوه‌ی اتابک جهان پهلوان، با ارسال پول و اشیای قیمتی اردوی گرجیان را از غارت و ویرانگری شهر تبریز بازداشت. گرجی‌ها پس از



گرفتن خراج و فدیة از اهالی تبریز، به طرف شهرهای عراق عجم و جبال پیشروی کردند. فرماندهی اردوی گرجیان در این تهاجمات «مخارگراذلی» بود. در مقابل سکوت منابع اسلامی، منابع گرجی مدعی هستند که در این زمان گرجیان بعد از تارومار کردن شهرهای زنجان، قزوین و ابهر و گرفتن غنایم زیاد، به سوی گرجستان رفتند (Lordkipanidze, 1987: 154). گروه دیگری از قشون گرجی، به فرماندهی «زاکاریا» و «ایوان مخارگراذلی» از تبریز به طرف اردبیل حرکت کردند و اردبیل را محاصره کردند و با کمترین درگیری شهر را تصرف کردند و حاکم شهر و خانواده‌ی او را به اسارت بردند. گرجیان با بار کردن اموال غارت شده‌ی شهر، از قبیل جواهرات، قالیچه، البسه، طلا و نقره و اسب و قاطر و شتر، دوازده هزار نفر از اهالی شهر را که برای نجات خود تلاش می‌کردند، از دم شمشیر گذراندند. طبق گزارش سالنامه‌های ارمنی و گرجی، این حمله به انتقام حمله‌ی حاکم اردبیل به شهر آنی و قتل عام جمعیت مسیحی شهر صورت گرفت (Allen, 1932: 108). غارتگری‌ها و تجاوزات خانمان‌سوز گرجیان در شهر اردبیل به حدی بود که خاطره‌ی آن طی قرون آینده در کتاب *صفوه‌الصفای ابن‌بزاز* اردبیلی نیز انعکس یافته است (ابن‌بزاز اردبیلی، ۱۳۷۶: ۷۳-۷۵). منابع گرجی در مورد این لشکرکشی بسیار مبالغه کرده‌اند. بنا بر نوشته‌ی آن‌ها، قشون گرجی به سرکردگی «زاکاره مخارگراذلی»، با گذر از آذربایجان، به ساحل شرقی دریای خزر هجوم بردند و به شهر گرگان رسیدند و آنجا را نیز به ویرانه تبدیل کردند (Bonyatov, 1985: 108)؛ درحالی‌که بیشتر منابع اسلامی آن دوره گزارشی درباره‌ی این حادثه ارائه نمی‌دهند. بی‌شک ابن‌اثیر، مورخ معاصر این دوره که به مسائل جهان اسلام، به‌ویژه جنگ‌های صلیبی در شام، فلسطین و قفقاز حساسیت خاصی نشان می‌داد، در صورت وقوع تهاجم گرجیان با چنین ابعاد وسیعی، به آن اشاره می‌کرد. همچنین اگر چنین تهاجمی با این ابعاد گسترده در مناطق مذکور رخ می‌داد، ابن‌اسفندیار در *تاریخ طبرستان* که محتوای آن بیشتر به حوادث و رویدادهای مناطق خراسان، طبرستان و مازندران، به‌ویژه در دوره‌ی فرمانروایی حکومت آل باوندی مربوط است، به این موضوع اشاره می‌کرد. در میان منابع اسلامی فقط حسینی

در اخبارالدوله السلجوقیه به حادثه‌ی حملات گرجیان به آذربایجان، آن هم به شکلی مختصر و کلی و بدون ذکر سال واقعه اشاره کرده است:

گرجیان به سوی نخجوان حرکت کردند، امیر ابوبکر از جلوی آن‌ها گریخت و به تبریز رفت. آن‌ها در نخجوان فرود آمدند؛ زاهده خاتون با پرداخت مبلغی با آن‌ها صلح کرد و آن‌ها بعد از اینکه روستاها و دهات را ویران کردند، غنایم فراوان به دست آوردند. آن‌ها با اسب‌های خود تمام شهرها را گشتند و به ولایت‌ها حمله بردند، قلعه‌ها را یک‌یک می‌گشودند و شهرها را غارت می‌کردند. بر نخجوان و بیلقان خراج معین کردند و بر دوین و قلاعش چیره شدند، سپس به سوی مرند رفتند و با اهالی جنگیدند و شهر را به زور شمشیر گشودند. وقتی گرجیان دیدند که برای آن‌ها دیگر موانع و معاندی نیست، سریعاً حمله کردند تا اینکه بر همه‌ی بلاد چیره شدند. تمام توابع و قلاع اران به دست آن‌ها افتاد و شمکور و بیلقان از اران و مرند و اردبیل خراب و ویران گشتند (الحسینی، ۱۹۳۳: ۱۸۹؛ یاقوت حموی، ۱۳۳۶/۴: ۳۵۱).

هرچند فرایند تاریخی قدرت‌گیری و توسعه‌طلبی‌های ارضی گرجیان در سرزمین‌های اسلامی قفقاز و آذربایجان در کوتاه‌مدت شدید و ویرانگر بود، در میان‌مدت به سرعت فروکش کرد؛ زیرا از یک سو گرجیان توان مالی و نیروی انسانی و نظامی کافی برای تثبیت حضورشان در مناطق متصرفه نداشتند و از سوی دیگر با ورود قوای خوارزمشاهیان و مغولان به منطقه‌ی آذربایجان و قفقاز، زمینه‌ای فراروی تهاجمات نظامی گرجیان باقی نماند؛ به طوری که در دوره‌ی حکمرانی اتابک اوزبک، حاکمان گرجی با تغییر سیاست تهاجمی خود به سرزمین‌های اسلامی، برای متوقف کردن حملات مغولان، دست اتحاد به سوی بقایای اتابکان آذربایجان و امیرنشین‌های مسلمان دیگر دراز کردند.

## ۵. نتیجه‌گیری

با ضعف قدرت نظارتی سلجوقیان در قفقاز، حکومت‌های محلی این منطقه با بهره‌گیری از فتور سیاسی و کشمکش‌های داخلی حاکم در عراق عجم، از تسلط سلاجقه بیرون آمدند که در این زمینه، تلاش‌های گرجیان بسیار برجسته و چشمگیر بود. گرجستان در این دوره

توانست تفلیس را از سلطه‌ی سلاجقه بیرون آورد. پیروزی در نبرد دیدگوری توازن قدرت نظامی - سیاسی را در منطقه‌ی قفقاز به نفع گرجی‌ها تغییر داد و از این نبرد تا زمان ظهور خوارزمشاهیان و مغولان در آذربایجان، گرجیان از موضع دفاعی خارج شدند و سیاست تهاجمی دائمی را در برابر همسایگان‌شان، به‌ویژه مسلمانان، در پیش گرفتند؛ به طوری که رقابت و تنش بین شاهزادگان سلجوقی در عراق عجم، کشمکش‌های درونی جانشینان اتابک ایلدگری در آذربایجان و نبود اتحاد میان امیرنشین‌های مسلمان آناتولی و قفقاز، در تجاوزات گرجیان به ثغور مسلمانان، از جمله شهرهای آذربایجان، مؤثر بودند. مشکلات داخلی در گرجستان، چون کشمکش‌ها و مبارزات میان حاکمان گرجی و اربابان زمیندار و اشراف و شورش‌های داعیان سلطنت، باعث شدند که اعضای خاندان باگراتی برای انتقال بحران از درون مرزها، سیاست تجاوز به مرزهای مسلمانان و به راه انداختن تبلیغات مذهبی را بهترین عامل برای اتحاد و همدلی کشور بدانند. هرچند تهاجم گرجیان به شهرهای مسلمان‌نشین قفقاز، از جمله آذربایجان، ابعاد گسترده‌ای داشت، با ورود خوارزمشاهیان و مغولان به منطقه‌ی آذربایجان و بر هم خوردن معادلات سیاسی در این منطقه و حتی خود گرجستان، نفوذ و سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی گرجیان به سرعت فروکش کرد.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی. (۱۳۵۳). *تاریخ الکامل*. ترجمه‌ی ابوالقاسم حالت. ج ۶، ۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، و ۲۳. تهران: علمی.
- ابن‌بزاز اردبیلی، درویش توکل. (۱۳۷۶). *صفوه الصفا*. مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: زریاب.
- امیراحمدیان، بهرام. (۱۳۸۳). *گرجستان در گذر تاریخ*. تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. (۱۳۷۸). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های اسلامی*. ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- بهزادی، رقیه. (۱۳۸۲). *قوم‌های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین و هلال حاصلخیز*. تهران: نشر نی.
- الحسینی، صدرالدین. (۱۹۳۳). *اخبارالدولة السلجوقیة*. تصحیح محمد اقبال، لاهور: [بی‌نا].

۱۰۶ / تحولات داخلی گرجستان و حمله‌ی گرجیان به آذربایجان در عصر دوم سلجوقی (۵۱۵-۶۲۲ ه.ق)

- حموی، یاقوت. (۱۳۳۶). **معجم‌البلدان**. ج ۴. بیروت: دارصادر- داربیروت.
- رئیس‌نیا، رحیم. (۱۳۷۸). **آذربایجان در مسیر تاریخ ایران**. ج ۱ و ۲. تهران: مبنا.
- روشن‌ضمیر، مهدی. (۱۳۵۲). «گوشه‌ای از تاریخ گرجستان». **مجله‌ی بررسی‌های تاریخی**. ش ۵. س ۸. ش مسلسل ۴۸. آذر و دی.
- سارگسیان و دیگران. (۱۳۶۰). **تاریخ ارمنستان**. ترجمه‌ی ا. گرمانیک. ج ۲. تهران: [بی‌نا].
- صدقی، ناصر. (۱۳۹۱). «سیاست‌های سلجوقیان در تصرف سرزمین‌های رومی قفقاز و آناتولی». **مجله‌ی تاریخ‌نامه‌ی ایران بعد از اسلام**. دانشگاه تبریز. س ۲. ش ۴. صص ۷۹-۱۱۰.
- عباسی، جواد و مریم محمدی. (۱۳۸۹). «نقش خاندان‌های اشرافی در تحولات ارمنستان در دوره‌ی یورش مغول و حکومت ایلخانی (بررسی مورد خاندان لرد مخارگرسلی)». **تاریخ ایران**. ش ۶۵/۵. صص ۹۳-۱۱۵.
- لانگ، مارشال. (۱۳۷۳). **گرجی‌ها**. ترجمه‌ی رقیه بهزادی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.
- مانوکیان، آرپی. (۱۳۸۸). «آنی، اسطوره‌ای خاموش». **فصلنامه‌ی فرهنگی پیمان**. ش ۴۷. س ۱۳. صص ۹۲-۷۱.
- مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۷۵). **پژوهش‌هایی در تاریخ قفقاز**. ترجمه‌ی محسن خادم. تهران: بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی.
- ----- (۱۳۸۹). «ارمنستان در خلال فتوحات سلجوقیان». **فصلنامه‌ی فرهنگی پیمان**. ش ۵۲. س ۱۴. صص ۱۵۲-۱۷۳.

- Allen, W.E.D. (1932). *A History of the Georgian People*. London.
- Ashurbayli, S. (1997). "Shirvanshahlar Dovlati", Ruscadan Tarcuma Edani; Azar Baqirov, Redaktor; Elmira Mammadyarova, Baki, Azanashr.
- Əkbər N. Nəcəf. (2010). *Səlcuqlu dövlətləri və atabəyləri tarixi*. (Oğuzların ortaya çıxmasından - XIV əsrə qədər). Bakı: Qanun.
- Bonyatov, Z.M. (1985). *Azərbaycan Atabəylər Dövləti(1136-1225)*. Elm Nashriyyati, Bakı.
- Eastmond, A. (2001). *Royal Imagery in Medieval Georgia*. Penn State Press. 1998. World. Routledge.
- Lordkipanidze, M. (1987). *Georgia in the XI-XII Centuries*. Tbilisi: Ganatleba.

- Peacock, A. C. S. (2006). *Georgia and the Anatolian Turks in the 12th and 13th Centuries*. Published by: British Institute At Ankara. Pp. 17-148.
- Peacock, C. S. (2005). "Nomadic Society and the Seljūq Campaigns in Caucasia, Iran & the Caucasus". Vol. 9. No. 2. pp. 205-230.
- Suny, Ronald Grigor. (1994). *The Making of the Georgian Nation*. Indiana University Press.
- Thomson, R.W. (1996). *Rewriting Caucasian history: the medieval Armenian adaptation of the Georgian chronicles*. the original Georgian texts and the Armenian adaptation. Oxford: Clarendon Press.